

دروند بیان از مراحل این روش می‌شود که باعث شدن تغیرات مخصوصاً در میان ریخت اندام نباید باشد و این روش می‌تواند  
تک نتایج انسانی کسب کرد و همچنان همان احساس است و دلیل برآورده کردن آن در برخاسته می‌باشد  
و سارک دامنه آنست که صرکاه اجزای که برخاسته می‌باشند می‌توانند بازگردانید که در برخاسته  
در وند پنهان همچنان خشک شوند لبها آن سرمه انسانی می‌باشد و بادا اینکه اجزاء این میله  
غذگوره ترکیب بانداشت مردمی گردید و چون بسباب استیلاسی ناسخیل خوار در پنجه خود را بدبار آنکه  
مشقی میله را بخوبی دیگر برآورده کنم اینکه از استراتژی است گردید که برخاسته می‌گردید و در خر عصر دیگر پیشتر  
و محلی بالطبع گردد خود را جویی خوار خواهد کرد و در برابر اینکه از خود می‌شود آنست  
که میله را از زمین ریخته از آن ریخته می‌شود تا آنست که خود را چون می‌تابد بالطبع این میله  
گردد و همین اگر هوا را در آب بردازد بلکه اینست که نخست آب واقع نشود و بعده بست  
حباب شده از آلت برآید پس همچنان که بریک از عنصر خود مذکوره طالب حیر خود را که جزو  
در این حیر خودن است برین مثابه نار می‌گردید که در جما یافته میله میشود مشعل اش بیان  
بلکه اگر از اجزای ارضی که بدین ترتیب وارد منفصل شود با احساس جانب علو متوجه شود  
و آین تو در نیت تکریب طلب حیثی که در حیر خود بالطبع مستقر گردید باشد پس که نار فوق کره هوا  
موجود باشد و برخی قدری میکند که اگر کره نار فوق می‌بود البته حرارت محسوس نمیشود و اجزای  
شمس یاد خود می‌کند که نسبت بگره نار سیار بعد نیست محسوس نمیشود و غافل از نیک شفاع  
که از سطح محلی پس از همچنانه جمیع جهات است و کره نار از حیر خود بالطبع ایکن بغل نیست باستکانی ارض امتیف  
بحارت کرده اند این نیز بینند که هر کاه و شعله نار را در هوا معلن کنند و نار را بلکه اینست پس  
اش باشی که بعد صالح مجاز می‌آن بست علو واقع است متکیت بحارت نمیشود بلکه اینست  
بجان بعد شست آن واقع است بحارت پذیر نمیشود و احساس حارت شرس بسب انکسار  
شعاع آنست از سطح ارض و جایی که انکسار نیست بحارت شرس محسوب نیست و پس از آنند  
که هر چند که عنصر شناس در را اصناف چهار کاه شکوه می‌گردید اما عند التفاق کی از دیگر حیر نشود  
که همچند که میله اند که غصه ای باشد این این میله معدود گردد اند طبقه اول این  
صرف که محیط برکز عالم است و دوام غصه ای ای مخلوط باشد ز هوا و نار که هم اند مولد مو الیکه  
سیوم طبقه ای است بحارت میله بخازد آن جوانشی برخیزند از اجرانی باشی داشتنی که محیط است سطح ارض

و ما رفت و ملطفت این که بسب اخلاق است بگو و اخلاق فضول مختلف می باشد و این طبقه را که لیل و نهار  
و تمام آن خواند زیرا که قابل ملطفت نیست و هب ریاح است و آن در سماز فی مظنوں می شود زنگی همین طبقه است  
و الا ز افلاک بناست شخصات و عدیم الدون اند چشم طبیعت زیر بر پار داشت و آن مشاهی سحاب و رعد و برق و صاف  
است ششم طبیعت هوای صرف است هفتم طبیعت نار مرکب است از بو که می تلاشی می شود در آن ادخته متعادل اسفل  
و می تکون می شود در آن که اکبر ذوات الا ذاتات و ذاته النازک و ذوق ذاده هم امثال آن هشتم طبیعت نار صرف است  
و سطح محمدیش کردی جنی است زیرا که حاصل مقرر فلک فرس است و این طبیعت منتها می عالم کوئی و فراد است و عینی از  
آن ابر طبیعه دو قدم و پیسیوم رامانگیک طبیعت میدانند و برین تقدیر طبیعت همانا هر چیز می شود و مطابق قول تعالی اللہ  
ملوک سبع سو ات و من الارض مثیلین « فایدیه » « جهود اهل یوتان کو کب ذوق ذنب را از موادیج  
میدانند و بنا بر اسنارت بجا ازا باسم کو کب خوانند و کویند که مرکزه اجزایی کبیرینی و نقشی از ارض منفصل شده  
پیشیست بخار بالارود اگر مواد تقلیل و ترکیب آن « بین سنت بعد رسیدن خود در گره نار زمانی قلیل مشغله شد  
و زو و مخفی کرد و بهین حالت نیز باشه یه از که می شود اگر مواد تبر و ترکیب قوی باید آنرا نار دفعه بخود  
ستقبلی از دیگر تازه ای معتبر نه صداییست اینها داشته باشند باقی ماند و حسوسیت ذوق ذنب باد و ذوق ایه و  
امثال آن پیدا نمود و بیش از حیث حرکت هاکیه از طلوع غروب خاکه و بیشتر اوقات مثل سحاب در ذات  
خود حجم تحرک شود و محققان فرنگی کو کب ذوق ذنب، امثال از از کو اکب ذوقی می تدارند و میگویند  
که این کوک بر مدار شبیه بعضی که یک قطر آن بحسب قدر بگیر بعایت انطول نهاده حرکت نیکند و  
مرکز از محل بعنزله یکی از دو نقطه تقسیم قرار طول بیضی و افع است و طرف دو قدر اطول جا  
شمشیست از پیشیت ذوق ذنب که هی قریب تر با ارض میزند و در بیوقت حرکت شر بیافت  
بسیار محی نماید و باز متوجه بسیار شس می شود و بعضی را زعم چنین شده است که این کوک  
ب شخصی بیورده و غذا کی آن می شود پس از آن نور انسانی از ایه و غذین گستاخند که در راه  
عودات آن بر همان مدار بیضی می شود و باز، منه دز باره ۱۰ هر میگردد و شکل مدار کوک  
ذوق ذنب چنین است و پوشیده نمایند که ..... ملکیگی بیشید

## (۳)

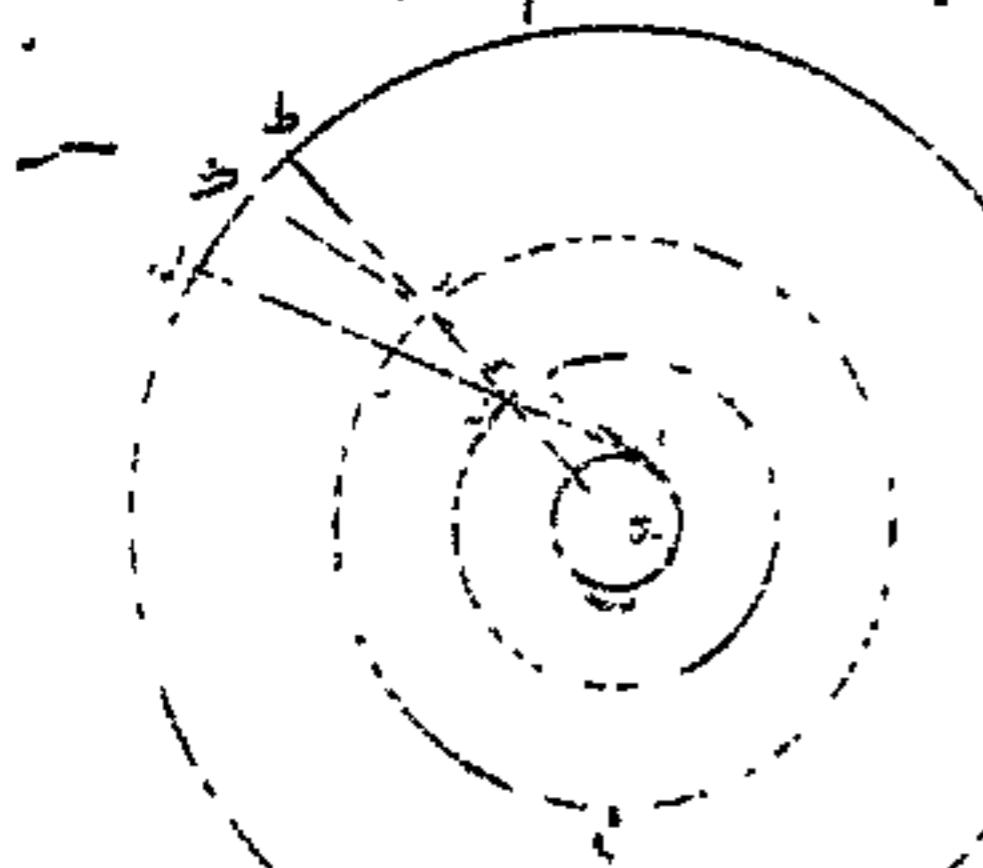


سطانی شخصات این مطابق در این ..... و زنگی و ذوق تریتیعی ..... و ذوق ذنب تحریب بسیار  
ذوق ذنب مجدد را می چنداند که نتوانند اینست از اول، بلکه اگر از اجرام علوی است  
پس و چه حد و مدت ذنب با صورت جسدی پیشست، از جه بیش میگذرد که از جهت سرعت حرکت او است  
چنانچه در بعضی از اینها نهی با محوس می شود و فرع عینه را که ..... بیلد ..... بیلد ..... بیلد .....

از پیش از شروع حکم کشش شاه و حاکم دادگستری بکسر آر و دو صد و چهل و پنجمین قدری داده شد  
جهت ذوا بیش موافق جهت حکم کشش بوده است فضیلش آنکه در بلده سخن آباد بخارس رسیده بوقوع آمد نهایم  
مرکز کشش بنازیر بخشی از میان صفر بوده داده شد و عرض جنوبی آن دهکله و غیره نام دارد که تاریخ بیت داده است  
و عرض جنوبی از آن عمل معلوم شده که مدارش جنوبی مائل به غرب بوده و در حدود نهاده روز زیارتی  
پنج دهجه تحرک شده و سمت ذوا بیش عین سمت غرب بوده و آنکه قاعده مذکور می بوده ذوا بیش بحال اصلی  
بشرق می بوده دوم اینکه طاکتره و تالله کمل صاحب بسطاله کتابی معمداً نگریزی از مولف حکایت میگردند که در  
از سینه مقدمه ذوزنبی پیدا شد اول قریب تر با رضی بود و دشی بسیار کوتاه و بینه ریح بعد مرشد و پیمانه از  
از زمین دور نمیرفت دش در اینکه دیده نمیرد رئیسی دیگر نمایندگی بظهور آمد که رئیس اول شیخ بوده  
بعد چند روز مثل که بیت خاتمه شد و پس از آن شق شده چند پاره گردید پس این مشهودات مورد توجه  
بوزانیات است از دنیا باد جنم و نبدل اوان و آفرین اتصال از شان مواد سفید رفته هست  
از شان اجرام علوی و آسمان طوفان نوحه از اکثر از امکان فریب ر عنقا نمی هست از  
که ذوزنبی عظیم قریب تر با رضی رسیده بود و بجز این مادر آنها به این جذب نمایندگی رفته ممکن شد  
والله تعالی اعماق مجرم شوی بیوکلا و تعداد نماین از کراپت فریب است و آن نماین که بیت اول فلك فرد و مفلک  
است هلاک دسیوم فلك زهره هجایم فلك شمس پنج دیگر درین تنشیه فلك شمسی مقلم فلك محل مشتمل  
آن بیت نهم فلك الافلاک و دلیس بر وجود این فلك آنست که چون حکما در حالات اجرام علوی  
که در آن که کردند که شمشیر را و سرمه را که نسب متخر است مد بجهالت پیریعه معتدل بجهانی که تائید  
دوره هریک دیگر که بکشند از روز تقریباً دو ساعت کم می باشد صریح میگذرد از مشهق و سرمه میگیرد می  
میگردند و خلیل شدیده نمایندگان عود میگردند مسوی مسند قباره دلیل و مخلوع میگذرند بجهانی که در دنیا  
رسیده از دیگرین مدن طیور و غیره سبب میگشند بر این راسته اینه که بناد کردن از حرث است اینه  
که در این که بجمع کرانه محوط باشند و مسایل اینه که تحدید بر اینه که بجهانی که در این که تحدید  
بر اینه که بجهانی که در اینه که فنکه داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
دیگر غایب لبضی باقی نمایندگان که بجهانی که اینه که را اینه که را اینه که را اینه که را اینه  
است پس اسناد این حکم بجهانی داشتند اینه که را اینه  
دشک نوابت دشک اینه که را اینه  
در اینه که بجهانی داشتند اینه که را اینه

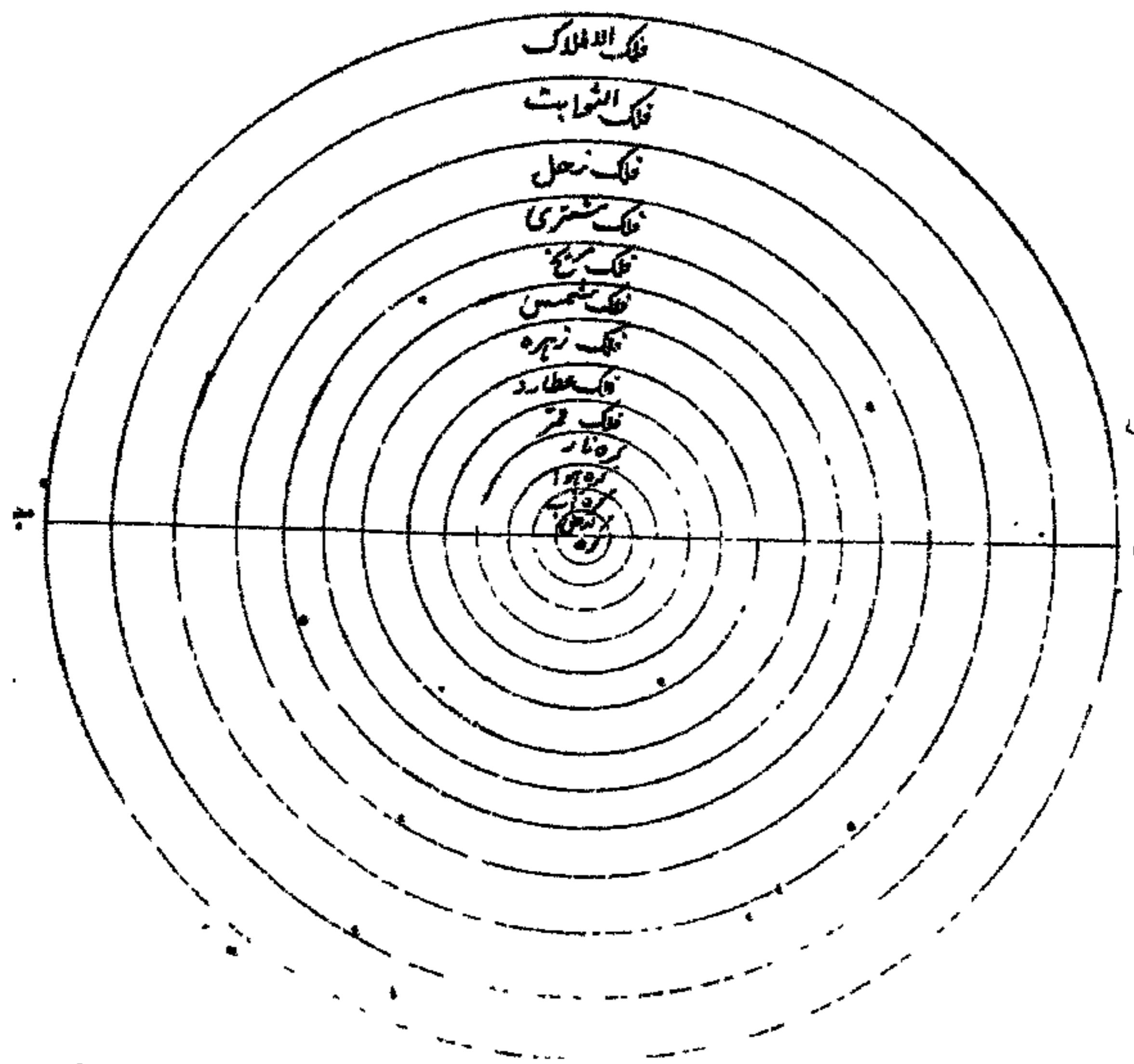
۲۰۰)

بلا احتیاج در نکشیات فضل جایز نمیدانند و نمیتوانند که کسی دیگر را مخواست بجز کات مختلفه یا فنند بازار ای محترم  
 حکمت پنهان برداشته که بر واحد این محترم خاص باشد لیکن هفت فلک دیگر ناتوانند کردند و چون بر مذکوب باشند  
 خلا منشعب و حصول جسم عنصری میباشند فلکی محل اینها حکم کوئند که سطح محدب یا غلک محosi مامن  
 سطح مغفره مذکور باشد و وجه ترتیب مذکور را آنکه هر کاه در اراضی متواتر ایه معاویه کردند که زحل در روافد  
 خود را سفید بعض بیمارات کشت حکم کردند که فلک زحل تحت فلک ثوابت است و هجدهی  
 و جوان که مشترمی زحل را داشت که فلک زیر فلک زحل باشد و مرنج که کارمند شر فلکیش  
 با پفر و زهره نکت فلک مشترمی بود و حین اجتماع شمس کا ثوابت کوئند با قبر و عطارد و زهره کائعن جسمیش  
 و حجم زحل مشترمی و مرنج حین اجتماع باعانت منظار اصلادیده نشانه این معنی داشت که فلکیش  
 تحت افلک زحل مشترمی و مرنج و فوق افلک قبر و عطارد و زهره واقع است و عطارد حاب  
 چشم زهره نکت زهره باشد و قبر حاج عطارد زیر عطارد بود و آوجه دیگر در ترتیب سفلیهین نیز  
 نقاوت اختلافات مناظر است بیانش درین محل آنکه هر کوئی که قریب تر باشد بارض اختلاف  
 منظر آن زیاد میباشد از اختلاف منظر آن کوک که بعیدتر بود و اختلاف مناظر عبارت است از  
 تفاوت موضع حقیقی کوک و موضع مرئی آن و پوزیشن حقیقی طرف خطی است که از مرکز ارض خارج  
 شده و پس از کوک که نکت فلک اعلی منتهی شود و موضع مرئی طرف خطی است که از موضع پس از  
 خارج شده باشد و برآمدی توضیح مقام فرض کنیم که آب کره ارض است بر مرکز خود و همه فلک های  
 که قریب تر باشد از مرکز قبر و زهره فلک عطارد که پس از اول از ارض بعید است در  
 مرکز عطارد و طبق این فلک اعلی و خارج کنیم از خود عطا که بر مرکز قبر و عطارد مرسوک شده تا  
 فلک علی بمقابل آمنتهی شود به طبقه موضع حقیقی قبر و عطارد باشد و فرض کنیم بسط ارض آرا پسر  
 خود که حدا اتری ای این برش مقطعی از فلک علی منتهی شود



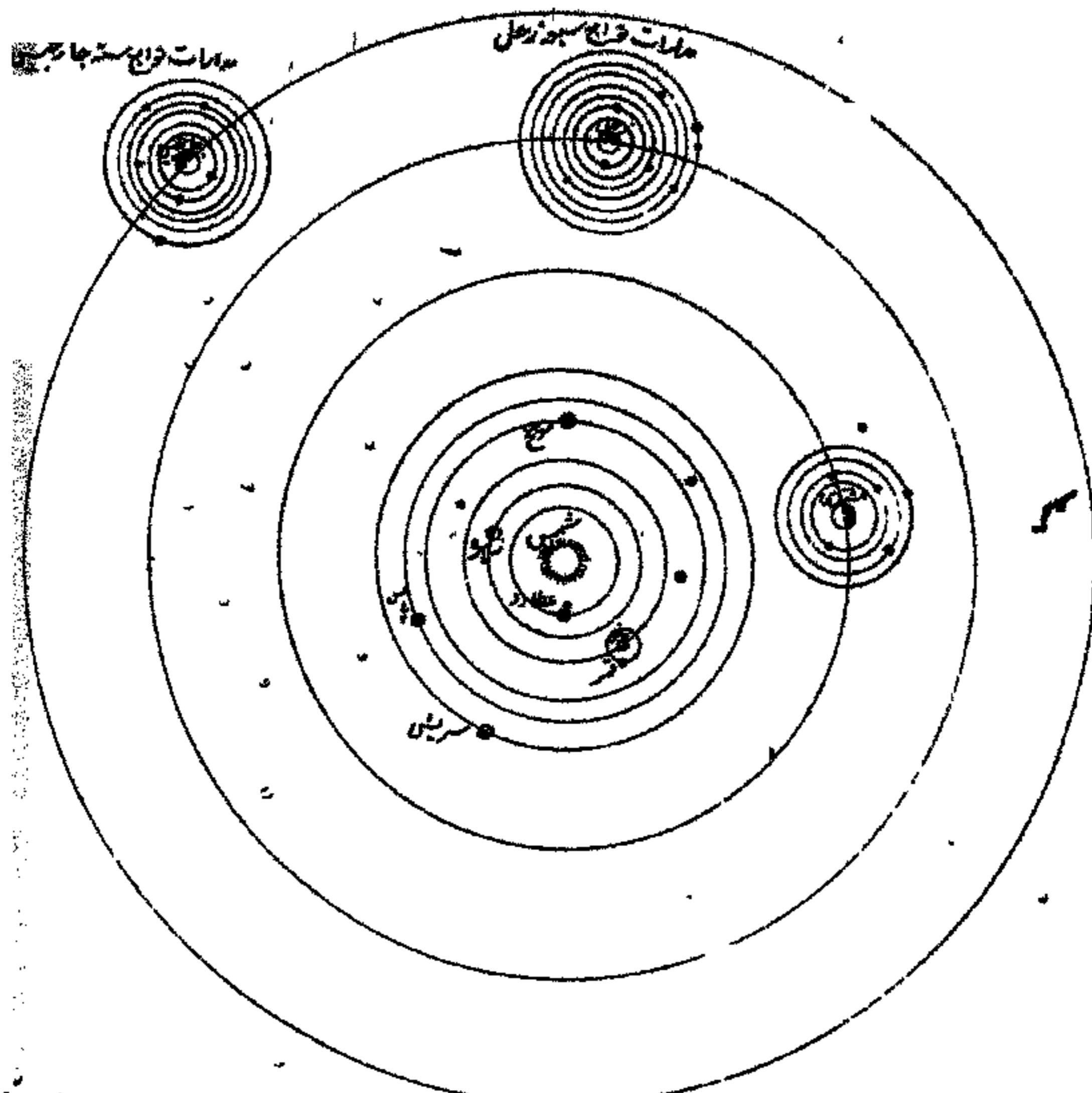
مرکز - مرکز تقویت  
 مرکز - مرکز نظریه  
 مرکز - مرکز معرفتی  
 مرکز - مرکز معرفتی

شده است و اختلاف منظر هماره را بذا اخلاق منظر زهره و اختلاف منظر نسیم باقی نگذارد  
و صری دوک نمیکند که مقدار آن از زدی حساب معلوم شده است و ازین اختلافات مناظر سهی بسته که فلک  
عطارد بعید است از ارض نسبت به فلک قمر و فلک زهره و فلک عطارد و فلک نیز نسبت به فلک زهره و افلک  
را اصل اختلاف منظر نسبت نه از روحی حس و نه از روحی حباب و نیز نیز نجایه این بودن ارض است بنابراین نقطه تقاطع  
این افلک و نجایه ایان بودن فلک نسیم فوق فلک زهره و تحت فلک مریخ آنست که چون کشیش مطهان الکوه است  
باید که متوسط باشد بین سیاره های کروی نیز اگر سیاره لاتریا فرد تر بود می بینی افراط و تقریباً طهارت داشته  
نمایی موالبدله فتوزی غنیمی را میداد مقباره اند احسن الحال قیم صورت کرات بسیزده کار مجتبی طیج برین بسته



بنوی محيط هر دو دانه که متمصل اند اند ندر و نی بمنزه مفعنه نظرت و بیر و نی بمنزه لسطوح محمد و نایین هر دو ده  
بمنزه لخن و آر زین شکل تصور تجیسم سهل است نیو عی که خط آب بمنزه قطر مشترک بگشند و آنرا محور قرار داده  
سماکن تصور کنند و نهایی مجهولات را مخواستند اند در این تمام عود بوضع اول گند در تصورت ظاہر است که  
صرح محيط رسم صورت کرد و نماید و نایین هر دو محيط این کره را رسماً کند و کرات بجهة در تحسیل پذیردند  
و معلوم باشند که این تعداد این کرات هم از ار من جایز است و هم از فلک الافق اند اکرا بند از  
ارض کنند فلک الافق که سیزدهم باشد و اکرا از فلک الافق شمارند ار من سیزدهم باشد و از این  
که داشت بوضوح پیوست که عدد افلک مطابق تعداد حرکات مختلف است یعنی بازایی یہ حرکت فلکی مقرر  
کرده اند اند که اینجا اینجا بوجو و افلک پی برده اند و بعد ازان حرکات مطابق آن یافته اند و از نجابت است  
که بر ایند یک حرکت جدد اند سوا ای حرکات منضبطه قدمایافته او را بآینات فلکی زائده حاجت نداشتند  
از آنجا که حرکت آب است بسیار بطيه بود متوجه مان داشتند که حرکت جمع بکانت این افلک ششم را برای  
نحویک برکب کافی است اینجا اینجا متأخر این آینات رسیده است که حرکا بمنزه از کوکب نانیه با خودها  
مخالف است لبذا افلک برکب را المحار متدعاً مگردانند اند و آن قدیم الایام با خقاد حبور حکماً نواکسیار  
ار بفت زیاده ترتیب داشت آما بنازی خیزدیم درج شده است که از بیفتند و شتاب دیگر سیمی حکمی از قوم  
آنهاست همچو اینجا اینجا بانفاقاً در ترتیب اینجا اینجا رسیده فالموئی کوکی فوق زحل منطبق است  
سرچ نزدیک کوکب تابات و بعد از خون حرکتش را ضبط کردند و این دیم بلطف اینقدر دهیم میتوان  
بنوی خیان و روایت به و مقدمة ندوی داشت راهی همچو ک باقی این کوک را بجا ریختیں مه سوچ کر دنبای  
برایانه در ترتیب اینجا اینجا نیز میگذرد این کوک را بسیار وسیع داشت صد و سی و سی هزار  
کوک است اینجا اینجا بمنزه از ترتیب داشتند که همچو اینجا اینجا داشتند و از ده دفیقه و فتحه  
و کلیخ و زرده زن و بخواه و شیخه این کوک را بسیار وسیع داشتند و میگذین حکمی میگذین کاکتالبر کرسی  
در تاریخ مسد و ذنثه و چشمیه لبک هزار و شصت صدر ده و سیمی کوکی دیگر یافت نایین میخ و میش  
و توک دیم بلطف اینجا اینجا ده میلادی و دهیم  
این دهیم  
برایی تیمسی سیمه هر زلک بر نایین که این دهیم  
که این دهیم  
سیمه هر زلک بر نایین که این دهیم دهیم

و با این تکمیل تکب بجا همیں باعدها پس آنون مجهیز شاخان افلاک بسیارات بد و مهندسی دستوری  
برانی هر کوب که حرکت معاشر است فلکی خاص باشد چنانچه فاضل نیز پرای بجهیز رفته  
ست بلکه قائل است که حرکت یومیه بر کوب منوط است بلکه خاص که مثل بغلک اعلی است در نظر  
و فطیین و حرکت ولیکن مخفیان بدین جست اتفاقی که چون این اجرام که پرای از معرفه عات عکس علی  
الاطلاق لازم نداشت که در آن فضول نباشد از نیجت برای مخواهات متفقہ کثیر زاده برایک و کوک  
جا پر نمیدارد و رای مخفی طوسی علیه الرضا بدین مائل شده که اگر افلک بکل عرض نداشت  
سفره خود کافی هدایا باشد تو پیش از کجا نیز است که در مجموع کرات نهانیه بدین عیش  
که مجموع است نهیں واحد منطقی باشد و مجموع را حرکت سریده یومیه حرکت دهد و باز  
در بر واحد نفسی علیجه علیجه منطقی کردد و هر یک را حرکت مخصوص متحرک کر دلند و  
مشخص تذکره امیتی ناقل است که روزی از محقق طوسی اتفاق پس کرد که حی فوائد شد که افلک  
کلیه هفت باشدند نوعی که حرکت سریده از تعلق نفس کل ناشی شود در عرض احمد، پیشانکه معلوم است  
نفس منطق شود و کوک نوابت در تین فلک زحل که اعلی ترین اتفاق است مرکوز باشد  
و برای نوابت حاجت بغلک دیگر نشد خواجه تمدوح این رای را سخن دالت  
\* انتباه \* حکایت فرنگ قرزا سیاره اصلی نمیباشد بلکه میکوئند که از تابع  
از من است یعنی همان که ارض و دیگر سیارات حول شمس متحرک اند برای متابه قرب بر مدار  
سل ارض متحرک است بلکه باعانت منظار چهار کوک نوابع برای مشتری هم یا فته اند و آنرا  
نمایشتر می خوانند و همین هفت نوابع برای زحل و مشتاق توابع برای حزین  
است و چون پیش این طایله خلا جایز است و میان شمس و سارگوک  
قابل جذب و انجذاب اند بدین تصور افلک را از امور مو هو مر  
حایند و کوک را معلم بی علاقه پند ازند و آتشخ باد که اگر حرکت توابع  
در حقیقت حول کوک افضلی باشد لپس نزد مشتیں افلک بعد حرک  
توابع نیز ضریب شود پس بتعدد توابع افلک بمحیط بند ویر  
کوک اصلی قرار داشته شود بنو عیکه تو بیع در تین این افلک  
مرکوز باشد نه مطابق و اینکه کوک تابع حول کوک به صورتی دیده شده مطابق مقرر است  
اگر فرنگ اینجا بیع در آرال سیار را نشاند حول شمس راه برای نهیت باشد



انکشاف سیوم در بیان دوائر عظام <sup>ب</sup> دائره عظیمه آلت که برگز کرده کذرا  
و تخصیص آن نماید و از باب صناعت بر ضبط اعمال پیشتر بر سطح فلک اعظم ده دائره تجویز عقلی اثبات کرده  
بعضی از آنها داحد با شخصیت دیگر و احمد بالنوع <sup>ب</sup> تختین <sup>\*</sup> دائره معدل النهار است و آن منطقه  
حرکت سریع است که بر فلک اعظم حادث کردیده است و این دائره را منطقه حرکت اولی نیز خوانند و فلک معدل  
النهار است که نیز در اکبر دائره عظیمه که لسب حرکت ناشی شود آنرا مجازاً فلک می‌کویند از قبیل تسمیه جان  
تحل و تسمیه آن مدل النهار برای آلت که چون مرکزاً فتاب برین دائره رسید در جمیع نقاط سوا موضعی  
نماین غلطین است لیکن و نهار سازی کردد و نیز موضعی که مجازی آین دائره بر سطح ارض واقع است  
پبل و نهار سیم شادی باشد و قطبین این حرکت را قطبی حرکت اولی و قطبی عالم نامندی کی ازان که بجانب  
شمان همچنین کوچکی واقع است از اقطاب شالی خوانند و چون این قطبی در زمانه قدیم بجا ذات مرکز گوک  
جدی واقع بود لمنا لغیس جهدی اطلاق قطبی کردن و درین زمان از حرکت خود نامن کوب مذکور از محاذ  
قطبی نیز بیان شده در حد متخاوز است از من حکمت الفعا و ای اقطب دایمه از امسا زد که قطب شاهد



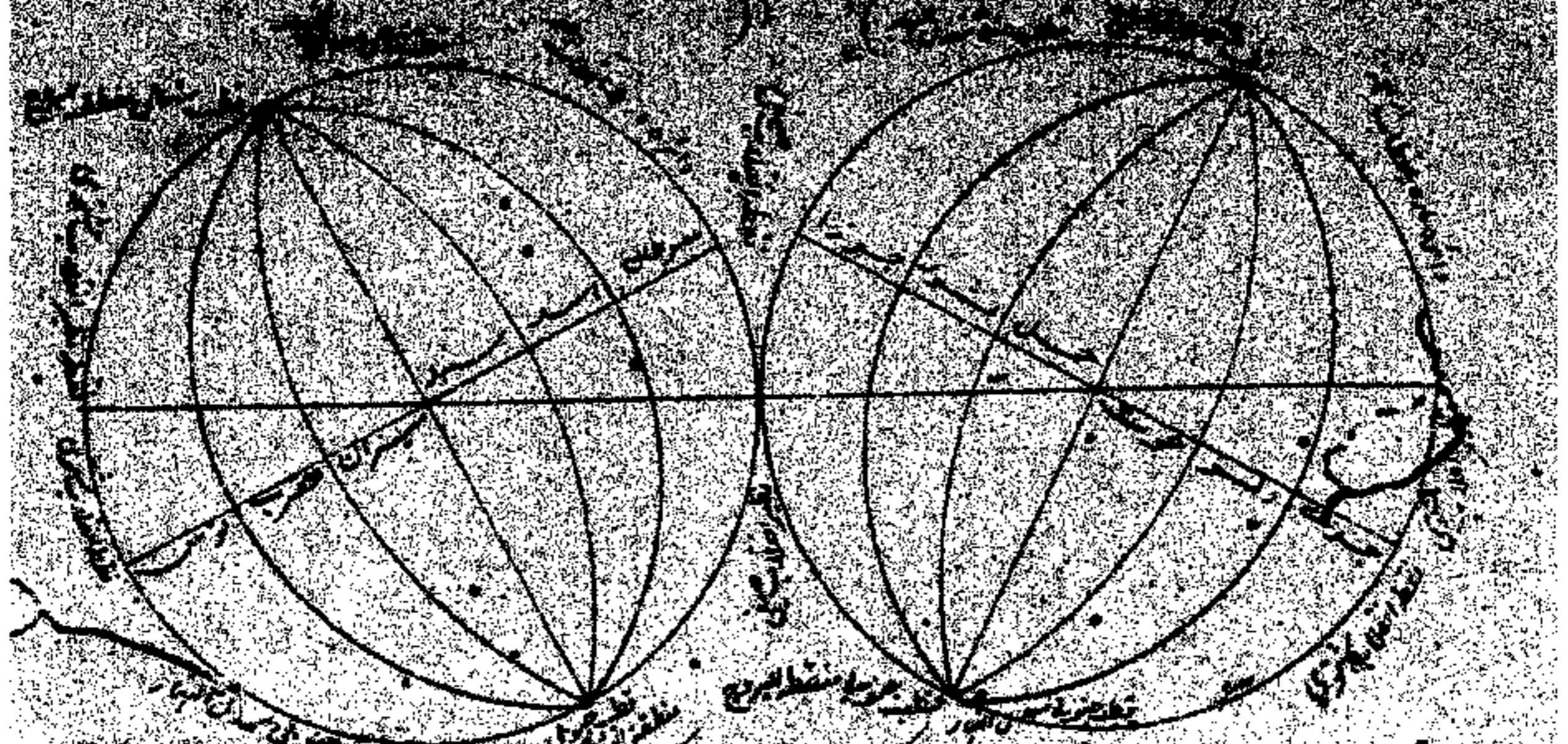
هر کاه مقابله خیرین برس مدار نسیم نزدی ارض بیان حائل نمایش داشت و خوف دافع نمیشد الماجول  
 درین حالت همچه خوف دافع میتو د معلوم شد که مدار نسیم برگز از حق کذا نشسته که نبرگز فکل نشسته  
 و هر دائره که برگز کرد عظیم است سیوم آنکه منصف معدل النهار است و منصف عظیم نباشد الا عظیم  
 چنانچه از شکل بیان از خزینه اول مستفاد است و دو امر صفاتی که از مرکز کو اکبر تحرک که بحرکت ثانیه  
 موازی منطقه البروج مرسی شود آن دو امر را مدارات عرض خوانند زیرا که فوسمای دافع  
 از دائره عرضی میان این دو امر و منطقه البروج عرضی کو اکبر باشد چنانچه عنقریب معلوم خواهد شد  
**پنجم** هر دائره ماره باقطاب اریعت و آن عظیم است که بدین قطب معدل النهار  
 و دو قطب فلك البروج مرد رکد و خود راست که بحکم شکل به از خزینه اول بر سطح معدل  
 النهار و سطح منطقه البروج فائیم باشد و دو قطب این دائره دو نقطه اعندالین باشند زیرا که  
 هر کاه این دائره باقطاب مبدی و منطقه کذا نشسته است همچنان لازم است که این بر دو دائرة باشند  
 باقطاب ای ای بعد نیز کرد بحکم شکل بخواز خزینه مذکورین فرو رشد که صرف طب این دائره نقطه شترک  
 باشد میان معدل النهار و منطقه البروج و این دویین دو نقطه شترک اعندالین ندو دو نقطه این دائره را با  
 منطقه البروج نقطه القلبین خوانند آنکه شمالی نماید آنرا نقطه انسلاپ صیغی کو نیند چه برگاه  
 بین نقطه انسلاپ صیغه شروع شود و بکر می باشد اما جانب جنوبی بسته نقطه حنولی باشند و القطب  
 جنوبی در نواحی شمال می باشد و نصل شاست آن نواحی جنوبی القلب صیغی نقطه حنولی باشند و القطب  
 شتوی نقطه شمالی دو منقطع این دائره را با معدل النهار نظر بر القلبین کو نیند و قوسی ازین  
 بود که بین معدل النهار و منطقه البروج دافع باشد آنرا میل کلی و میل اعظم  
 نوادرز برآمده قدر را دیگر میدان منطقه البروج از معدل النهار است و غایبت تبا عذر از  
 حد تا حد میان  
 و عطب منطقه و رفعه باشد زیرا که غایت بعد ما بین المنقطه اینها بجا چون بعد ما بین القطبین می باشد  
 و آنرا میان اند ای ای میان  
 میان میان میان میان میان میان میان میان میان میان میان میان میان میان میان میان میان میان  
 دلخیز پیغمبر صد و پنجمت دلخیز اسکندر را فی باقی هستند زیرا بدینها ناچه بدینها است دلخیز  
 هستند زیرا مودع زنی باز الدین جشیده که بشی در زندگانی بگیری باقی سرفندیه الظل و بدینها  
 بدینها در زندگانی میباشد و همین اسکندر را افضل محبوبیتین نیز با خوبی میباشد

گزی آلات رصد می خودد اند و برخی از محققان چون مولانا صلاح الدین و ملا علی توشیحی را با وجود نیم کثیری آلات که مشکل اختلاف سنت طن غالب آن شد که بخوبی بست که منطقه البروج را سویی هم بدل النهار حرکت میدهد که بحسب آن انطباق و اتفاق منتصد سنت چه اختلافی که لبیب کثیری آلات بترقبه میشود ضروریست که همیشه بجانب نقصان باشد بلکه کامیابی زاید باشد و کامی ناقص و بدین خلاصت فلکی دیگر ثابت کردند صحیط بفلک البروج نبوغ عیک منطقه اش در سطح ماره با قطاب ارتعاست و دوقطب آن همان د نقطه امتدادلين و حرکتش شمالاً و جنوباً بود.

اما اذا نجا که نصف منطقه البروج جانب شمال معدل النهار است و نصف دوم جانب جنوبی مقطوع شود که نصف آن دائرة از جنوب شمال حرکت میکند و نصف آن بالعكس و از وجود آن محک لازم است که در کدام زمان مستقل منطقه البروج بر معلول النهار منطبق شود و در تمام زی و زیمن فصول اربع یا همان یزد باطل گردد و اعتدالی که برای هر بقاع حاصل بود منتفی شود و تولد نیز هوالید متینع کردد بلکه مرکبات مخل ببساطه شوند و وقت نیامست بکسری که در نیام سوا و نیز عود سنت همین باشد و چون بعد انطباق اتفاق رود و در نیام موقت موافقین بهمنی و شما که در نیام شما همچنان که آنکه انتقام بقدر صالح رسیده بحر موضع باز اعتره<sup>۱۱</sup> صنعتی پدیدید آبرو تویی مواید بند شدند ظاهر شود و همچنان که آنکه انتقام بغاوت رسیده در میتوانست باز خود ایل شود و چیزی که افتاب در نصف شمال امشد در نواحی جنوبی از خط اسوان رسیده باشد ولبیب استیلا بر داشت و نیما موقت باشد و همان حیینی که افتاب در نصف جنوبی باشد در نواحی شمال میتواند مطلعه البروج و معدل تقاریب متسود و چون بین تقاریب سیار بکسری که رسیده باز تقویت پذیرید که دو تا حینیکه<sup>۱۲</sup> از انطباق ثانی روند بدستونه باشند از این تقاریب بکسری که فلک پیار نیامست و چهار شکون باشد و مرزا شیراد شیر و زیر و پیش و پیش و چون پیش این حرکت میلی را منضبط فرمده است برین نمط که عدست سند و ص رزی و زینه و زینه و زینه رسیده خود را خود باقی باند.<sup>۱۳</sup> اینکه باز و بست صد و پیه و ایشان و چهارین و پنجمین و پنجمین رسیده کلی مرسود خود را صورت ای خسی برآورد و آن بدنده دقيقه دوستی داشتند.

سنون که درین مدت برخوبی بودند که درین مدت بسیار بسیار بودند از این ترقیت

بروز رسانی مدت سه ماه که ترکیب این داد و ستد ایجاد شد، در روز پنجم مهر  
ماه سال ۱۳۹۲، این کیمیاگردی چنان محبوب شد و دوستی خواهی کرد که این داد و ستد  
که ترکیبی از پسر مبدل الیاکر و سلیمان شود و فیاضت کری طیور ناید و مطابق بین مسایل مدنی است که  
حرکت ربع روز داشت. سپس مدت ۰۰:۹۹:۹۹ به ساعت صد و دو دن هزار و نیم هزار کیلو  
کثیر و دوی کل این میله در ۰۰:۹۹:۹۹ سال ایجاد و این داد و ستد ایجاد کلی باع  
خوبی دارد از این دستورات خوب است که را رسالی و این کیمیاگردی که در تندیزها احمدیان  
کاپیتولیم و سپیدان کیمیاگردی فاعل باشد. در این اتفاق من چون ملاحظه کردند که کشش ملام  
خنده دلک ناسی دو روزه تمام می‌گشند و آنها دو روزه تبدیل فضول و ادویه‌سین نایانی می‌گردند و خوب است  
که برای این غلط از منه فضول و سینه، تقدیر حرکات کوکب این دام اعمّه را استفاده کار نداشتم فیسب  
اریاعی احتساب کردند که بسب دو نقطه اعتدال و دو نقطه انقلاب عاصل بود و در این کیمیاگردی دو هجر  
کیمی ازین الدیابع فصلی فرار دادند و ابتدایی فصل از نقطه اعتدال ربعی کردند ریشه این  
که محصور میان نقطه اعتدال ربعی و انقلاب صیغه سنت ربع ربعی خواهد بود و ربع دوم  
را که بعد از این ربعی داریع سیوم را ربع خریفی و چهارم را ربع شصتمی، آنچه تفسیم  
رایع هر فصل را بر سر ششم می‌گذارد این است که این دو سنت و شصتمی  
فصل مشخص باشد ازین جهت صدر رایع را تبعین دو دو نقطه پیش از این  
مشخصه این سنتان استند این این هشت نقاط متعادل می‌باشند و اینها بین دو این نقطه  
مشخصه ای این بعد بر تنظمه البروج معین شده که بعد از ششم و اینها نظر  
تو حصر کردند که صدر و احمد ازان بر دو نقطه متعادل ازین اینها طبقه و اینه  
کانند که قطبین علک البروج مرود کرده باشند و بجز آن کیمی داریو  
بازه با نقاط اربعمینه باشد و لبیب این دو اینه سند سلطنه نیز  
البروج بلکه همچوی افق افق از ده قسم مشخصه ای این دو اینه سلطنه  
شیوه ای اینه سلطنه و بر وح عبار است ازین اتفاق دو از ده  
کامه هاشمیه این طول صدر برج سلطنه باشد و عرض این آن که بعد  
و هشاد در جهیزی سلطنه ازین دو ده اینه نیز هم مرود نیز هم کرد نوان کرد



نیز کاملاً تغییر می‌نماید و اندیشه را نیز کاملاً متغیر کرده است که عبارت از فرد که حرفه را با این سیاست می‌سازد این را صیر عالی می‌داند اما شاهزاده بزرگ او را می‌نگیرد و این حرفه را نازد پسر صورتی کرده که حمایتی آن را اجتناب کرده است. همان‌طورهای می‌شود مثلاً حضرة اول را که درسترا از اعداء رنجی بود و مهاابل صورت کوشیده باشند محظوظ باشند و همچنانی سامرا حضص را بایم بازده کانه باقی بیعنی نور جوزا سرطان امداد کنند میزان عمر بوسیله جذبی دلخواست و اول داروه که با قسم بر وح دو ازده کانه تغییر مافت داشته می‌نماید به وح است. آن سامرا می‌باشد که محو کردن غیر فعلی این تغییر نموده حضص نام بر وح تعیین کرده خواهد بود که حشر محل خود خواهد بود. انتباه. از اینچه که نفت معلوم شد که نزد اینسان علمیست بر وح همبار می‌باشد و دو ازده کانه مطلعه است و صوراً کوک که حمایتی آن اقام واقع بود و ببریست این کشت از اینچه که می‌باشد با اسم اخان نه آنکه آن صور خود نفس بر وح اند جهازی از عوام می‌باشد از این راست و جون بسبیت حرکت قلک نامن صوراً کوک که محو کردن لازم است و هنالئو فوت صور از حضور خود شود و میان محل بر وح جهیزی و بر وح متصطلی این هند تفاوت ندارد و درینچه درسته می‌باشد تفاوت نمود که نایت و بکدر روح و دو ازده تفاوت از سیمه و سیمه و این باید باشد که اینچه که محو کل حضور کوک در بر جی همیش هندیان از وقت نخواست این اینسان بعد مرد این نیز کوک از حرکت خوبیش این فوس تفاوت را فلک کشیده است این توکن را آنها باید درینچه از حرکت خود در پیست و مک روز تا مه دو ازده ساخته اند هفته ده بیست قطعه معکسی پس از تحول محل بعده همین مدت ساخته اند میکند و این شود و فس علی هنزا و نیکن باید قیامت است که صور کوک اصل ابتدا بحال است که اینکه این بر وح ندارد. پس اگر این اینکه این است بدین انتبه که چو نیز سعد در حضرت علی حسی در حجه نظر را نهاده اند

پنجه باشد چرا که صورت لعنتی بر وجوه دارد طول از سی درجه بیار قلیل است مثلاً حمل در حدود ۶۰ درجه باشند  
 و سرطان در حدود ۷۵ درجه باشند و زندگی نمایند و اگر همین حق باشد که صور کوکب بر وجوه است آن  
 مکث آفتاب در حمل زیاده بر همیست و یکت روز نباشد و ماه بیس که همیست و یک روزه بود و چنین ماه  
 سالان که رمانت مکث آفتاب در سرطان است دوازده روز و چند ساعت باشد و ماه بیان دوی  
 نزدیک مکث شصت دریا است سی و نه روز بود و چنین نیست پس صور کوکب پیروزی نباشد \*\*  
**چهارم** هدایت میل است و آن عظیم الیت که بردو قطب معدل الہمار و جزوی مفرض از منطقه  
 سرطان یا بر طرف خطی که از مرکز عالم خارج یا شد و مرکز کوکب مفرض کند شسته تا فلک اعلیٰ مبنی کرد  
 مرور کرده باشد و قوسی ازین دائره که میان منطقه المدوج و معدل الہمار واقع شود و شرطیکه بران .  
 قطب معدل واقع نباشد آن قوس را میل دل همان جز خوانند که بران جراین دائره مرور کرده است  
 و قوسی که بشرط معلوم میان عرض خط مذکور و معدل الہمار محصور باشد آنرا بعد همان کوکب خوا  
 که خط مذکور بر مرکزش کند شسته است و فایده فرض این دائره معرفت میل اجزاء بنده و بعد کوکب  
 از معدل الہمار است و مرآ آزاد بعد درینجا قوسی است از عظیم که اقصر نزدیک آن قوس دیگر یا نقطه ثالث  
 و این صفت بنسبت معدل الہمار دید غیر دائره میلیست چه بعد نقطه که از معدل الہمار مطلقاً  
 اگر پس قطب معدل واقع باشد رئیس صورت را ن نقطه دو اجز عظام غیر متسابقی العدد مرور  
 کردن می توانند که اطلاق میله بر صریک صادق است و بعد آن از معدل الہمار همیش ربع دور است  
 و اگر آن نقطه غیر قطب باشد و دائره عظیم بران نقطه کند زد و بر قطبین معدل نکزد را ازین دائره  
 تو سیکه میان معدل و نقطه مذکوره واقع شود؛ اعظم باشد از قوس میله چه قوس میله و تراحد  
 می باشد و این قوس و نرقا نموده از مثلث تو سی که عنیم سیوم آن جزوی از معدل الہمار بود  
 و قوسی، و منطبق این درجه که میان نقطه اعتدال ربعی و این دائره بر تویی مردج واقع شود  
 آنرا در حالت سواخوانند و آنچه معدل الہمار میان راس الحمل و این دائره محصور بود  
 از مرطابه کوپنه بقياس درجات میله اودائره میله بحسب شخص کنیست و باعتبار نوع واحد  
 و دو از داره ماره با قطب اینچه نیز در میله داشلت است بنا بر مرور است برد و قطب  
 میله و فضیلین این دائره همیست بر سعد انسار می باشد زیرا که همین دان  
 دید در درجه سی و سه درجه از مردج و از مردج درجه سی و سه درجه است که معدل نیز بر قطب  
 میله می باشد که بر و میله اینست و این دان پنجه ای امر می باشد

دان حظمه البت که بر دوقطب منطقه البروج و ملطف خلی که بر کز کوکب کلاهه باشد و بعده  
 اعلی مشتی کرده و قوسی ازین دائره که میان طرف بخط نزدیکی کوکب از منطقه البروج و قاع مشوده  
 اند لیکن نبود آن قوس عرض همان کوکب باشد یعنی بعدی کوکب از منطقه البروج داگر کوکب  
 مطلع در آن منطقه میباشد فقط البروج بوده باشند در نیصورت دائره عرض آن نیز سایه بعد  
 باشد و نزدیکی زیج دور بود و قوسی ازین دائره که میان معدل النهار و منطقه البروج از  
 جانب اقرب واقع باشد آنرا میل ثانی جزوی خوانند که این نام بآن جزو منطقه البروج  
 مرور کرده و بسیه تر قوسی از منطقه البروج بر توالي میان راس محل این دائره ماقع باشد اما  
 طول کوکب و تغییرات کوکب کویند یعنی تقویم آن کوکت که این دائره در ضمیمه بر کزان کذشت  
 کذشت است و پوشیده نماند که اگر طرف خطی دائره عرضی بر لذت کذشت است بر نفس منطقه البروج  
 مشتی شود در نیصورت کوکب را عرض نباشد و اگر مرکز کوکب بر نفس قطب منطقه البروج  
 واقع شود در نیصورت صلاحیت تقویم آن بر نقطه از منطقه البروج دارد بنابر تکمیل دوبار  
 در ضمیمه اما اثاب آنت که راس محل را تقویم آن کوکب فرار دهد و قطبین این دائره همیشه  
 بر دائره منطقه البروج میباشد بنابر مرور شش برقطبین منطقه **ششم** از این دویست  
 آن دائره بیت مجامی سطح ارض را بتوحد ناظر و ناصل سب میان ظا بر و خنی فلک بتو  
 ایساد و مسمی است بافق حسی و آین دائره همیشه از افق حقیقی اصغر باشد و قسم ظا بر سفcolon این دایره  
 همیشه از نصف کره اصغر باشد آن در حکم عظیم است بقیاس افلک کی که ما فوق فاکسیست ریز اگر  
 بیست این افلک نصف فطر ارض را قادری محوس نیست و افق حقیقی عظیم است سوازی افق  
 همیشه که بر کزان ارض کذشت باشد و دوقطب این دائره نقطه است راس و نقطه است القدره  
 زیرا که موقعت ناط بجزئ مرکز این دائره است و قامت ناط در حکم عود است برین بر لزیس از این  
 نقطه ناظر نیز است مقامت فانتش ععود می خارج کنند ضرور است که بر مرکزان ارض کذرد حکم  
 از خزینه ادل و بعد اخراج خود از خرد و جانب بحکم شکل راز همین خرز و خزینه بزر و قطبین چایه  
 لذرد کپس انجو جانب سر ناظر است سمت الراس باشد و دیگر همی که مذاہل آنت همیت القدم پاشد  
 و تخفیتو آن است که افق حسی دائره است که مرسم شود به طبع غایر اعلی از هر چیز بک  
 خلی که خارج باشد از این خرد نا می شود سمع از حسی را و مشتی شود تا دیگر عاید باشد  
 اند طرف دیگر شن که متصل به است و بع قاعده سطح ارض زد و زد نه است





اینه... دو نقطه تخصیف نماید نقطه که متفصل نقطه مشرق باشد آنرا طالع وقت و مرکز بسته اول نامند و نقطه دیگر را که متفصل نقطه مغرب است غارب و مرکز بسته مبالغ خوانند و قوسی ازین دائره که میان نقطه مشرق و مغار کوب واقع باشد آنرا سمت مشرق بمان کوکب کویند اگر مدار شمالی است سمت مشرق شمالی باشد داگر جنوبی است جنوبی و آنچه میان نقطه مغرب و مدار کوب واقع شود سمت مغرب باشد شمالی را با جنوب و سمت مشرق و مغرب زیاده تر میشود از زیادتی میلان افق بر معدل النهار و غایبی آن دفعه دهنی  
 تاریخ دور رسد و اگر میلان افق ازین حد حتم زاید شود مدار کوب که سمت مشرق با مغرب آن تا ~~میتواند~~ است ناس افق لا بکذارد و لازم فوق افق ایدی بالظیور نیاز نداشت آن ابدی الخواکر «  
 دو ازهار موافقی افق آنچه فوق الارض باللغ تماست الراس باشد آنرا مفخرات اتفاق  
 خوانند و بمحبت الأرض باللغ تماست القدم باشد مفخرات الخطاطیت تماشد و جائی قطب معدل النهار  
 محاذی سمت الراس باشد در اینجا دائره افق منطبق بر معدل النهار شود. مدارات بوسیعینه مفخرات  
 اتفاق و اخطاط باشند **بعضیم** پر دائره لصف النهار است و آن عقلیه پر دکه بد و قطب زد  
 بهار و دو قطب افق کدره و آن فاصل است میان نصف شرقی و غربی بلکه میان نصف صاده و  
 مطالع و تخصیف کند افق را برزویا می قائم بردو نقطه آنرا که غریب نقطه نمایی است  
 نقطه شمال هوایند و دیگر را در مفصل قطب جنوبی سب نقطه حوب کویند خط و اصل را میان دو نقطه  
 شمال و جنوب خط نصف النهار تماشند و تیر تخصیف می کند منطقه البروج را بردو نقطه آنکه  
 فوق آنها نحن است مسی است بر کز بست عاشر و دندالها و آنکه نح ادار عرض نسبت موسم است  
 بر کز بسته ربع دو تدانه بین و بجه تخصیف کند جمع نطلان ظاهره و خوبی معدل النهار و مدار  
 پر زیج شکلی العذرا زده خوبی اول ابر برجت است که زمانه و صول هر کوب از افق شرق  
 نصف هنر ساوی باشد زمانه و مسول آنرا از نصف النهار تا افق غربی و قوسی این  
 طرفه که نیان معدل النهار و سمت الراس باشند مسی است بعرض ملا و آین قوس مساویت قوسی  
 زیجیز ازهار که بسیار قطب مدور النهار و دائره افق از جنوب اقرب واقع باشد زیرا که  
 مردم نزد و قطب عقلیه دیگر بعینیه مثل بعد عینیه دیگر از نقطه عظیم اول می باشد و آین قوس  
 افقی زمانه و قطب زده مر معدل النهار است از افق و از نجاست بیشتر از باب صناعت افق  
 درین زمانه رخسار و قطب ظاهرا بر معدل میکند و قوسی که میان سمت الراس و قطب معدل  
 النهار را میان **نیگر و سعد** النهار حصور نمایند آنرا نام عرض بلند خوانند و دائره ماره باقطاب

مکالمه میگویند که آنچه باید مطلع شود این است که در عرض نجیب خواهد  
 بود قطبی ایمه میگویند که آنچه باید مطلع شود این است که در عرض نجیب خواهد  
 بود این معرفت غیر متناهی با مشهود بحسب النطیق قطب معدل بر قطب افقی دو ایمه غیر متناهی بیشتر  
 قطب هر دو ایمه که مخصوص است و دو ایمه مخصوص النهار آنچه دو ایمه ناره با فتاب ارتعاش باشد و دو ایمه  
 شبه دو ایمه غیر مخصوص است و آن زاده ایمه مشرق و مترب نیز کوئند و آن عظیم البت که باید ایمه مشرق و غرب  
 و سمت الراس و سمت القدم که در دو قطب این دو ایمه دو نقطه شمال و جنوب سمت دو ایمه دو ایمه  
 فضل میگذرد هر یک ایمه نصف ظاهراً به صفت خفی فکاً را فرع شمال و زرع جنوب دارد و ایمه دو ایمه  
 دو ایمه معرفت مبدأی محتوا کوکب سمت چنانچه در بیان دو ایمه تواند معلوم نمود و هر خواسته  
 این دو ایمه دو ایمه افقی و دو ایمه نصف النهار منقسم میگشود هر یک ایمه نصف خفی نمایند پیمان  
 اربع و هر ربعی سیمی متساوی الأضلاع باشد و هر ملعون نمود جنوب دو یکی کب زدن دو ایمه میگذارند  
 با فتاب ایمه دو ایمه که مخصوص است و در خط استوا دو ایمه ایمه مخصوص است و معدل النهار باشد  
 و در عرض نجیبین این دو ایمه معموق یا بود بنا بر فندان نقاط ارتعاش یعنی مشرق و مغرب و جنوب و شمال  
 نهم هم دو ایمه و سطح سماه رویت سمت دو ایمه عظیم البت که بر قطب فک البروج و دو قطب نور و زهره  
 هر دو زیرواپی میگردند و با عقاب فاعل باشند و دو قطب این دو ایمه دو لقص طالع و دو لقص طالخون میگردند  
 منطقه البروج منطبق بر افزون باشد و اکرم منطبق باشد در نیویورک این دو ایمه هر دو ایمه  
 تردد و قطبین آن دو نقطه شمال و جنوب باشند و آین دو ایمه تخصیص میگذارند هر یک ایمه دو ایمه که  
 خفی منطبق البروج را بخلاف نصف النهار که آن تخصیص صردو نصف مذکور نمیگذرد مروشن بر دو ایمه هر دو ایمه  
 منطبق البروج با افقی باشند چه در نیویورک میان مقطع نصف نهار با منطبق ایمه زهره و ایمه نور  
 طالع و غارب ربع دور پس و هر کاه واقع شود منطبق شمال بر جد و غریزه نیز رفع  
 نصف النهار درین حالت میان مقطع مذکور و طالع ایمه بروجی که بر زیر میگذرد  
 محصور اند اکثر از زریع باشند و میان غارب ایمه بروج با فیض افقی از زرع آنیه میگذرند  
 غارب بشرقی میباشد از نصف النهار و اکرم قطب نصف بروج شه فی باشند نصف  
 در عرض مذکوره ایمه از اول سرطان تا آخر قوس میان غلط مذکور و طالع و ته پنداش  
 و میان غارب اکثر در عرض جنوبیه حاصل باشند و در خط استوا ایمه  
 والغایا بیش طایع باشند در میصورت صفر نصف ایمه از مسیمه باز



که در درجه اول از دو کتاب روش آنالیز و مطالعه برخواهد. این دو کتاب از نظر عرضه ایجاد شده اند و از نظر محتوا در این دو کتاب مباحثی شناسنامه میباشد که باید در درجه اول این دو کتاب را در مطالعه ایجاد نمایند. این دو کتاب در درجه اول مطالعه ایجاد میشوند اما این دو کتاب را در درجه اول مطالعه نمایند. این دو کتاب در درجه اول مطالعه ایجاد نمایند. این دو کتاب را در درجه اول مطالعه ایجاد نمایند. این دو کتاب را در درجه اول مطالعه ایجاد نمایند. این دو کتاب را در درجه اول مطالعه ایجاد نمایند. این دو کتاب را در درجه اول مطالعه ایجاد نمایند. این دو کتاب را در درجه اول مطالعه ایجاد نمایند.

چنانچه در این تأثیرات دایل و ایج خود بود و داشت پایه کوکه ای از اندام مخصوص که این اندام را مخصوص خود می داند و نصف قطرش زیاده از ذراع نباشد و باز نباید که آن اعماق اندام بر صدرو ایکه این اندامی باز نداشته باشد حال ممکن است  
علوم کشند را با غایط حرکات گواکب برای ای زمانه می دید مستقبل اندودی این همچذرا نباشد و مشهور می باشد  
بمحاجات کرده مصنوعه و اسطراب و رفع محیب سنت دوم اینکه بجز اینکه باشد و محیطش بجز اینها دونه  
درج تفییم پذیرد و از روی رصد اوقات حال بتدقیق و محیط حرکات و تغییرات پیشگاهی  
گواکب بیز ماذ مستقبله مفر و فضه توان کرد و مشهور ترین محاجات ذاتیت الحلقین و لیز و مید و مید من فخری  
و علیقه اعند الی و حلقة میانه اتفاقی و ذات الحلق و ذات الشیعین و ذات الشفیعین سنت و ستر نون حسنا  
آنکه اخڑاع فرموده سنت مسی ایکسٹر که در جم خود مثل آلات قسم اول سنت و در معنی پیشین آلات

نماینده سنت و در بن جامع نامش سده مناعکاسی سنت و از عامت آن بینتر اعمال دقیق رصد کی  
علوم شنود و اکتشاف ادل در تعریف و طریق صناعت آلات یز بند مشهوره منضمن بر  
دوازده عمل عمل اول درساخنن کرده مصنوعه بازند جسمی کرده ای از برنج باخت و امثال  
آن صحیح الاستدارات و برسیل مقاطره دران دو ثقبه کشند و این تقطین را بجا ای دو قطب، عالم  
پندارید و منطقه این دو قطب رسم کشند و آنرا بر سر که صد و نصت جز مناوی منفی سازند و این  
دو ثقبه غصه بجا ای معدل الیا رست بعده عظیم دیگر رسم کشند که بر دو قطب معدل الیا کند و  
داین دو ثقبه ماره با قطاب اربعه باشد و آرین دو ثقبه مبتدا از قطب معدل الیا رست  
کشند که بقدر میل کلی باشد و طرف این قوس را یکی از دو قطب فلک برج فرازند  
و چنین محاذاه این قطب پنصل قطب دوم معدل بفضل قوس مثل میل کلی قطب دوم منطقه برج  
معین کشند و باز ای این دو قطب دو ثقبه منطقه البروج رسم سازند که اینها با معدل الیا رست  
شود پس دو قطب را از افطاپ ربعه که با یکدیگر منصل اند قطب شمالی فرازد ببرد و با فی  
رافله بجنوبی و در بوقت بر منطقه البروج نقطه اعند این دو قطب این خود مشخص شده  
باشد و پنج دو ثقبه عرضی دیگر سوا ای ماره با قطاب اربعه بر دو قطب منطقه البروج  
بگذرانند تا فصلت برج دو انداده کا اندر سه آبد و صربرج ای بر سر کی : دو انداده  
قسم کشند و از افقطه بعدها ای انداده کا ای انداده کا ای انداده کا ای انداده کا ای انداده  
در جات هر برج بسره بی پنج  
در جات معدل الیا رست معلم باز قایه عرضی کند : تا په برج بجه بجه بجه بجه بجه بجه

واین ارقام را در قاعده میتوانند داشت و بر این قاعده میتوانند میتوانند داشت  
مطابق جداول نیز جدید را میتوانند داشت و یک حلقة سازند متوازیه با طرح بیونی که مطابق اندروانی آن باشند  
از قدر که از ایده باشد و درین طبقه و تقبیه منقاد طریق نیز میتوانند داشت و گره را اندرون حلقة کرده در تفیاه  
ادفعه نیز دو گونه تقدیر کرده و دو گونه این حلقة محور آهنی نصب کنند تا گره اندرون حلقة و حلقة بالهی کرده  
با زراحت یکدیگر گردانیده باشد و این حلقة را نصف النهار نام نهند و یک روپی ایران میگردند و یک صد  
رشقت درجه قصبت نیایند و نیز هر ربع ارقام درجات میباشد ارقابین و متهی ناصبت ایاس  
و سمت القدم رسم کنند بعد ازان حلقة دیگر متوازی سی ایسطوح که سطح روپی پند زد را بسطه رو  
حلقه نصف النهار باشد و سمعت اندرونی آن مثل ذمیعت حلقة نصف النهار بود و بر روی آن داشته باشد  
و اما را پنجاهم ربع مندوشی فسیت کنند و بر چهار نقطه قصبت علاوه بر قدر و صرب و جنوب شمال  
ثبت کنند و هر ربع را بند در جست کنند و ارقام اعداد اش میباشد از نقطه مشرق و مغرب  
بزا بدینچه باشش شمش ثبت نمایند بنوعی که مختتم نقطه شمال و جنوب رخمه باشند  
و این حلقة بجا میافقیست وزیر این حده چهار قائمه مندوشی که طولش از نصف قطر کرده  
زاده باشد نزدیک دیگر نزدیک حلقة افقی نیز که که میباشد این نصف  
حلقه محاذا میافقط مشرق و طرف دوم تیزی ای نقطه منرب متهی شود و سطح آن بر سطح حلقة افقی  
قامه باشند مرکب مسازند و آر حلقة افقی و از ای نقطه شمال و جنوب و از نیم حلقة معاذا میجست  
القدم بقدر نخن حلقة نصف النهار فارعن سازند تا گره مع حلقة نصف النهار در حلقة افقی فرو  
نشسته بنوعی که نصف کرده مع نصف حلقة نصف النهار بالای که حلقة افقی باشد و نصف زران و حلقة افقی  
مع قوائم مسی بگرسی کرده است و یک ربع حلقة سیکل شفیق با جزاء نو دکاند درست کرده مصاحب  
نصف النهار دارد و نزدیک در عین وقت صفت کرده کامل شده باشد و طریق نصب کرده آلت که اول سطح  
مستوی مساوی از بیرونی بیدا کشند و بفرز میکاره که در این کشند آینده مذکور پست حلقة نصف النهار  
برآزند و کرسی کرده را برین سطح بنهند بنوعی که محور و خود معنی است نهار بر یکیست باشند فطب  
گره را بقدنه عرض بلند مووضع افامت ارفع سازند و این وقت نزدیک بر دسته مسلط نصب شده باشد  
و عمل دوم در حشمت ایسطر لامب بپیدائید این سیم گوانیست مرکب و معنی از  
ترازوی آن تابه ای سطه ایار و داشت و لاب آن قاب را آبی ریحان پیر که نزدیک بعضی تصانع



هذا يند او آن از خط علاقه می کشند و هزار لا جانبی می ایند  
 والدوک مجره طول عمر من بلا دشواره مرسوم می باشد و بینت مجره دائره می باشد قریب به نیم  
 جهه و این دائره را در می باشند متوجه بزوايايی قاعده بکی ازان دو قطع را که بر منتصف کرسی  
 کشیده باشد خط علاقه و خط و مطالعه اند و دیگری را خط شرق و غرب و آین دو خط دائره را بر  
 پیش از اینچه نشست می کشند و دریج را که منصل کرسی اند مخصوص برخود نود جزو منادی می کشند و از قائم پیش  
 نزد دریج را از خط شرق و غرب شروع کرده تا خط علاقه منتهی بخواهد هر کیم این دریج را پیش  
 از تفاصیل ایند و درینما قدری رایج است خلیقه طجیب لانقشیر می گفتند و دریج این فواید اجزاء البروج خلیقه  
 نصف الیار مرسم می بازند و در اطراف است دریج شب اجزاء ظل متوجه می رسم می کشند در دیگر ظل اصلی بودند  
 دیگری ظل اندامه در زر باقی بمان دو رایج مثل سلم اصایع و اقدام که بجهه سوی و نیم معلوم می باشد بهم می گذند  
 و باقی فرجه که بعد مرسم ظل سلم باقی می باشد جدول فصل الدور حركت شخص برای هر ۳۰ مترالیه  
 و رسیده بازند و پر صفحه هم و اینجا سوار باشند از الجمله مکه دائره منواره مرکز که مرکز همان رکز خلیقه  
 باشد اینچه مستعار برداشت آنرا دارد: سه اسرار طان منوا اند و آنچه مصلحی است آنرا به از دلیل  
 اینچه که بیندر را پیش متوجه می کند محیط دارد. از هر دیگر کوچک است از مرکز صفو باشد آن دائره ای از  
 اندامات دارای خلیقه را اسرار لایسیار است: آندر اسرار ایزاب جنوبی. آنچه منصل مرکز است مدار راس  
 ایندی بود و اینچه مصلحی است: دارای اسن السر طان بامند و مدار راس محل و المیزان منغير خوش  
 آن دیگر که بیندر یعنی سیده باشند به عنوان دیگرینی ناتمام و مرکز آنها در مرکز صفو باشد آن دائره  
 هنوز انتقام از تفعیل خواهد: اینچه از دیگر کار است: بیندر احداث ناتمام باشد آنرا خواه کویند و آنچه اندام  
 بیندر یعنی مرکز ایزاب: این دیگر کار است: بیندر ایزاب: این دیگر کار است: مرکز ایزاب: علام است  
 بیندر که ایزاب است: این دیگر کار است: این دیگر کار است: خواهد: این دیگر کار است: مرسم می نوق الافق  
 ز اندام و دیگر می باشد: این دیگر کار است: خواهد: این دیگر کار است: مرکز ایزاب از هر دو چیز  
 محیط صفحه هی بیندر: این دیگر کار است: خواهد: این دیگر کار است: مرکز ایزاب از هر دو چیز  
 ایزاب ایزاب ایزاب: این دیگر کار است: خواهد: این دیگر کار است: مرکز ایزاب ایزاب ایزاب: این دیگر کار است  
 طبقه نصف الیار: این دیگر کار است: خواهد: این دیگر کار است: مرکز ایزاب ایزاب ایزاب: این دیگر کار است  
 که کویند نیمه آن: این دیگر کار است: جانبی چپ خط نصف الیار است خط شرق: این دیگر را خط غرب  
 سه و عده مقطنی ایزاب: ایزاب: